

استبداد در قیافه

دموکراسی

مهم است يك اکثریت عددیست ولو اینکه فاقد نظر و رای باشند نه اکثریت آراء که فردی از روی فکر و شعور و سنجش، با کمال اختیار و آزادی، رای دهد.

وضع انتخاب خلیفه به صورتی که بیان شد در سقیفه به پایان رسید کار پردازان حکومت وقت، مایلند که دائره اخذ رای، گسترش پیدا کند، و شخصیت‌های برجسته اسلام که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بودند، با خلیفه بیعت نمایند، تا طرفداران آنان در سرتاسر حجاز اعلان کنند که صحابه پیامبر از روی میل و رغبت ایی بکر را برای خلافت؛ انتخاب نمودند.

دو گروه قوی و نیرومند مدینه از انتخاب ایی بکر برای خلافت سخت ناراحت و عصبانی بودند، این دو گروه عبارت بودند از «خزرجیان» که در اس آنها، سعد بن عباد، قرار داشت، و «بنی هاشم»

حکومتی که شالوده آن در سقیفه بنی ساعده به وسیله پنج تن ریخته شد، به ظاهر دموکراسی بود، و ظاهر کار، نشان می داد که آنان برای این جمع شده اند که لایقترین افراد و شایسته ترین آنها را از طریق مشاوره و تبادل نظر، به حکومت بگمارند، ولی پس از آنکه کی پرده از روی کار بر افتاد؛ و کار، درون خود را نشان داد، روشن شد چیزی که در برنامه وجود ندارد؛ مشاوره و رجوع به افکار عمومی و تبادل نظر بوده است و قبلا تصمیم نهائی گرفته شده بود.

رای دهندگان در سقیفه غیر از چهار نفر (۱) يك مشت دنباله رو هائی بودند که شیخ قبیله به هر کس رای می داد، آنان نیز بدون تأمل و فکر به او رای می دادند، و در حقیقت آلت دست هائی بودند که فرمان بزرگ خود را به نحو احسن اجراء می کردند و برای این نوع حکومت‌های به ظاهر دموکراتیک، آنچه

۱ - عمرو ابو عبیده از مهاجران و «بشیر بن سعد» از «خزرج» و «اسید بن حضیر» از «اوس» بود.

از او کشته شوند، شما او را رها سازید، مخالفت بحال شما ضرری ندارد.

دستگاه خلافت بند بشیر را پذیرفت و او را به حال خود گذاشت. و او تازنده بود، با خلیفه نماز نمی گزارد و از اجتماع آنان دوری می گزید، تا روزی که ابوبکر در گذشت، وی در آغاز خلافت عمر رحل زندگی در نواحی شام افکند و در سال ۱۵ هجری به نحو مرموزی کشته شد، و برای لوٹ کردن خون او، گفته شد که اجنه او را کشتند (۱).

از ملاحظه مطالب گذشته و اینکه همواره ابی بکر با او با ملامت رفتار می کرد، در حالی که عمر، خواهان شدت عمل بود، می توان دریافت که چرا پس از در گذشت خلیفه اول؛ وی مدینه را ترک گفت، و سرانجام به صورت مرموزی کشته شد، و آن چنان خون او لوٹ شد، که قاتل او شناخته نشد، و گناه قتل او به گردن جنیان گذارده شد.

دعوت بنی هاشم برای بیعت

این فراز از تاریخ سقیفه از فرازهای حساس و پرمرارت تاریخ است، و در کتابهای تاریخ و حدیث شریقه، به طور گسترده بیان شده ولی در کتابهای دانشمندان اهل تسنن به طور اجمال بر گزار گردیده است، گویا موقعیت اجتماعی و دینی خلفاء مانع از آن شده است که حقایق بی پرده نوشته شود، ولی با این حال يك فرد محقق می تواند از لابلای اشارات و تلویحات، حقایق را به دست آورد، از آنجا که تصمیم نگارنده بر این است که این بخش از تاریخ را به اتکاء مدارك دست اول اهل تسنن

که شخصیت ممتاز آنها، علی (ع) بود، حاشیه نشینان حکومت تصمیم گرفتند که از سران این دو گروه بیعت بگیرند، و به موضوع خلافت، رنگ اتحاد و اتفاق ببندند.

پیکر سر ابراهیم می رود

چیزی از انتخاب سقیفه نگذشته بود، که پیکر از طرف خلیفه که حامل پیامی از جانب او بود؛ روانه خانه سعد شد، پیام خلیفه به سعد و علاقمندان او این بود که از مخالفت با افکار عمومی بپرهیزند، و هر چه زودتر با وی بیعت کنند و از ایجاد تفرقه و دسته بندی، خودداری نمایند. سعد در حالی که دوران نقاهت را می گذراند از پیام خلیفه سخت ناراحت شد و گفت: بخدا سو گند من هرگز باشما بیعت نمی کنم و آخرین تیری را که در تر کش دارم، بسوی شما پرتاب می کنم، و نیزه خود را با خون شما رنگین می سازم، و باشمشیرم شما را می کوبم و با قبیله خود باشما می جنگم، بخدا سو گند هر گاه همه مردم از شما پشتیبانی کنند، من هرگز باشما بیعت نخواهم کرد تا با پروردگار خود ملاقات نمایم.

پیکر خلیفه پیام سعد را به ابی بکر رسانید، عمر اصرار ورزید که خلیفه را رها نکنند تا از او بیعت بگیرد، بشیر بن سعد پسر عموی سعد بن عباد و نخستین شخصی که از خزر جیان با سعد مخالفت کرد و اجتماع سقیفه را به نفع ابی بکر تمام نمود، روبرو خلیفه کرد و گفت: «سعد، مرد سرسختی است ممکن است باشما بیعت نکند تا کشته شود و او کشته نمی شود؛ مگر اینکه تمام عشیره و فامیل او در راه دفاع

که انتخاب سقیفه را ملتی اعلام کنند، و اسرار
ورزند که موضوع خلافت باید در اجتماع همگانی
مهاجر و انصار مطرح گردد .

خلفه و دوست صمیمی او از تصمیم يك چنین
شخصیتهای بزرگ که همگی پشتیبان علی (ع) بودند،
آگاه گردیدند، و برای حل مشکل، فوراً به دنبال
ابوعبیده و منیره بن شمه فرستادند و موضوع را با
آنان در میان گذاردند منیره بن شمه که پرورنده
تاریکی در دوران جاهلیت داشت، و بعدها عضو مؤثر
در دستگاه خلفاء و مخصوصاً در بار معاویه گردید ،
پیشنهاد کرد؛ که با ایجاد اختلاف میان بنی هاشم
می توان بر آنها پیروز گشت . شما بعموی پیامبر:
عباس ملاقات کنید و برای او فرزندان وی سهمی از
خلافت قائل شوید؛ و از این راه میان او و علی بن-
ابی طالب جدائی افکنید .

پیشنهاد منیره مورد تصویب اعضاء قرار گرفت
همگی راه خانه عباس را پیش گرفتند و بر او وارد
شدند .

ابی بکر گفت : خداوند محمد (س) را برای
نبوت و تبلیغ رسالت برانگیخت ، و او را تامدتی
در میان مانگاه داشت سپس روی مصالحی او را به
سوی خود فراخواند ، و اداره امور را به دست مردم
سپرد و آنان را برای زعامت انتخاب کردند و من
نیز به یاری خدا ، بدون سستی بر این کار اقدام
نمودم ولی شنیده می شود که گروهی با افکار
مسلمانان ، به مخالفت برخاسته و بیت بنی هاشم را
پناه خود قرار داده اند، یا شما با افکار عمومی موافقت
کنید و انتخاب و بیعت مرا بپذیرید و یا آنان را از

بنویسد، از این جهت به آنچه که پیشوایان تاریخ و
حدیث از آنان در این قسمت نوشته اند اکتفاء نموده
و مطلب را خاتمه می دهد .

براء بن عازب صحابی پیامبر، می گوید: من
از دوستان خاندان بنی هاشم بودم پس از درگذشت
پیامبر انبوه شدیدی بر من مستولی گشت، من با خود
فکری کردم که سران قریش برای ربودن گوی
خلافت فعالیت نموده و زمام امر را از دست بنی هاشم
خواهند گرفت ، از این جهت مراقب شخصیتهای
فعال قریش بودم گاهی میان بنی هاشم می رفتم و گاهی
با قریش تماس می گرفتم، ناگهان ابوبکر و عمر از
دیدگان من ناپدید شدند؛ چیزی نگذشت گزارش
رسید که آنان با گروهی در سقیفه گرد آمده اند و
عده ای با ابی بکر بیعت کرده اند در این گیر و دار ،
دیدم اصحاب سقیفه ، ابی بکر را با تشریفات خاصی
پسوی مسجد می آورند، و به هر کسی می رسند
دست او را می گیرند و به دست ابی بکر به عنوان بیعت
می کشند من از دیدن این منظره سخت ناراحت شدم و
راه خانه ای را به بنی هاشم در آنجا گرد آمده
بودند ؛ پیش گرفتم ، و در خانه بنی هاشم را که بسته
بود محکم کوبیدم ، و آنان را از جریان کار آگاه
ساختم، عباس عموی پیامبر، بنی هاشم را سخت ملامت
کرد که چرا با من موافقت نکردید من نگفتم هر چه
زودتر دست علی را به عنوان خلافت بفشارید ؟

براء می گوید من پیش آنان توقف کردم تا تاریکی
شب فرا رسید در آن شب علاوه بر بنی هاشم مقداد ،
سلمان ، ابی ذر ؛ عباد بن الصامت، ابن تیمهان ،
حدیفه، و عمار، دور هم گرد آمدند، و تصمیم گرفتند

بامنتقل کوبنده به رد دلایل آنان پرداخت و گفت : هر گاه موضوع خلافت به خود مردم واگذار شده است ، وزیم مسلمانان را خود آنان باید تعیین کنند ، چگونه شما بدون اطلاع جمعیت عظیمی از مسلمانان برای این مقام انتخاب شدید ، واگر این مقام را از رسول خدا ارث بردید ما به این کار اولی و شایسته تریم زیرا پیامبر از شجره ایست که ما شاخه های آن هستیم ، در حالی که شما از همسایگان او می باشید .

بدتر از همه رشوه ای است که به من می دهید و می گوئید که من در برابر توطئه شما سکوت کنم و سرانجام از امور خلافت سهمی برای من و به فرزندانم قائل شوید ، هر گاه آنچه به ما می دهید مر بوط به خود شما است برای خود نگاه دارید ، هر گاه متعلق به جامعه مسلمانان است شما حق دخالت ندارید و اگر حق خود ما است همه را در اختیار ما بگذارید چرا در حقوق ما مداخله می کنید ...

اینکه عمر می گوید : از آن می ترسم که مردم بر ضد ما قیام کنند و ... تکرار مکرر است و مشرکان نیز این سخن را در باره بنی هاشم می گفتند . جلسه به آخر رسید و واردین بدون اخذ نتیجه جلسه را ترک گفتند ، و برای اخذ بیعت از بنی هاشم نقشه خطرناکتری کشیدند .

تصمیم خود باز دارید و ما حتماً برای تو که عموی پیامبر هستی و برای فرزندان تو سهم بزرگی در خلافت قائل خواهیم شد .

انصاف و نرمش خلیفه در جلب عواطف عمومی پیامبر ، با موازین سیاسی مطابق بود ولی اصول دیپلماسی ایجاب می کرد که این انصاف بازور و قدرت و یا بالاتر تهدید و ارعاب توأم گردد ، از این جهت ، عمر شروع به سخن کرد و لحن مذاکره را دگرگون ساخت و گفت ما نیازی به شما نداریم ، و برای کاری پیش شما نیامده ایم مادوست نداریم که با افکار عمومی مخالفت ورزید و سرانجام مصیبت بزرگی دامنگیر شما و مسلمانان گردد ، از این جهت لازم است ، درباره وضع خود با مسلمانان تجدید نظر کنید . دقت در سخنان خلیفه به خوبی می رساند که وی می خواست خلافت خویش را یک زعامت طبیعی که بر اساس افکار عمومی نهاده شده است معرفی کند ، با اینکه در لحظه انتخاب وی در سقیفه از گروه مهاجر فقط دو نفر بودند و آنان نیز روی اغراض سیاسی به امید دست به دست شدن گوی خلافت به او رأی دادند ، و برای جلب قلوب ساده لوحان ! از گروهی خواه ناخواه آرای گرد آوردند . عموی پیامبر بر خلاف انتظار آنان و بر خلاف نقشه ناجوانمردانه و غیره (۱) شروع به سخن کرد و

